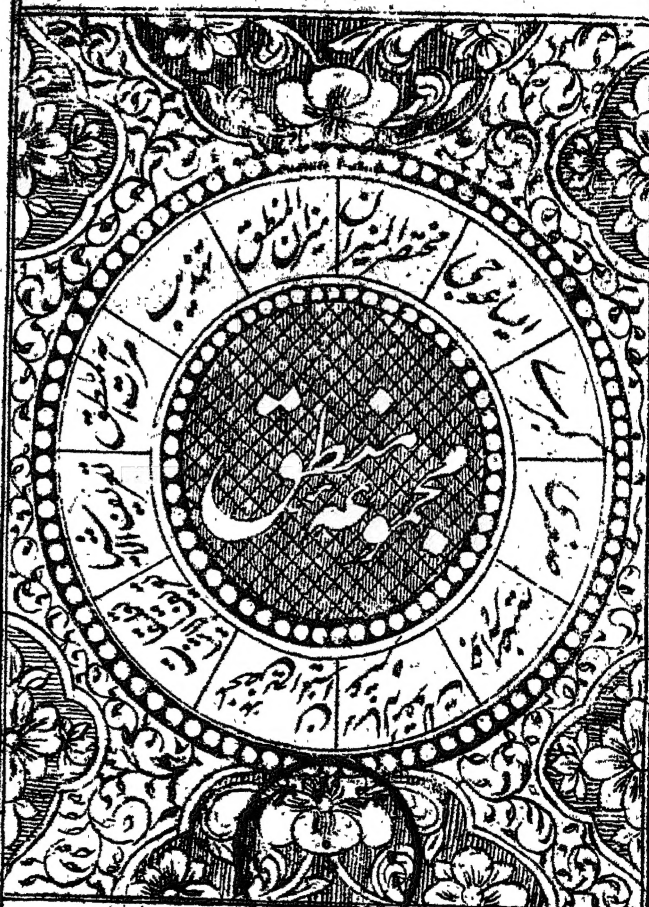


بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم



در این کتاب مشتمل بر شرح طالعیه و مقبول جهان شده

اطلاع ضروری

ہر طبیب میں اس علم کو حاصل کرنا ضروری ہے کہ وہ اپنے مریضوں کو صحیح اور مفید علاج دے سکے۔ اس کے لیے اسے علم کتب سے مل سکتی ہے جس کے علاوہ وہ علم انسانی سے شائقانِ عملی حالات کتب کے مطالعہ سے حاصل کر سکتے ہیں۔ یہ کتب بھی ارکانِ علم ہیں۔ اس کتاب کے ٹیٹل پر چار کے تین صفحہ سادہ ہیں کتب منطق اور کتب حکمت و کتب علم کلام و کتب معانی و بیان و کتب نحو و لغت صرف درج کر کے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ مارخانہ سے قدر و انون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو سکے۔

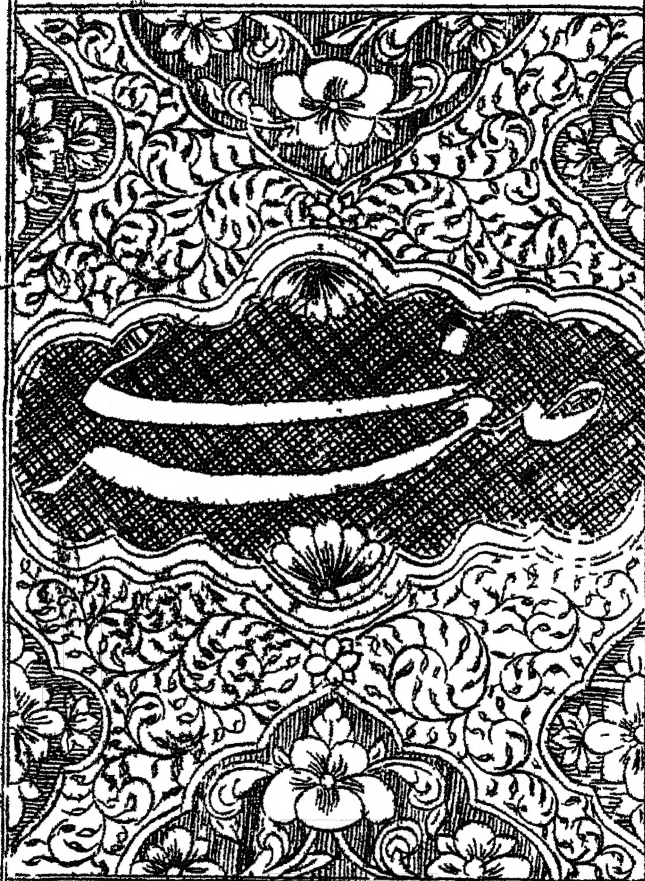
کتب منطق

شرح تہذیب - عربی عمدہ و نادر کتاب
 از تصنیفات عبداللہ بن مسعودی سجستانی
 مولوی عبدالحمید علی مع شرح ضابطہ از مولوی
 عبدالعلیم و مولانا مفتی عبداللہ دوانا الباقی
 و مولانا شیعہ الاسلام -
 ایضاً - فارسی کیسب کتاب
 از مولوی محمد اسلم حاصل المتن بخشی -
 بہر بیع المنان - مصنفہ مولوی عبداللہ
 بن عبدالودود غفاری -
 قال قول - شرح ایسا غوجی کی ہے جو مصنفہ
 اشرف الدین امیری ہے -
 قولی منطق - مصنفہ ملا قطب الدین بن سی کاتب
 قیصر طبری - از میر سید شریف علامہ -
 رسالہ ایضاً حکات سید ابو سعید خلیفہ
 یہ حاشیہ قطبی کا ہے -
 حاشیہ عبداللہ الحکیم - بر قطبی و میر تقی
 از ملا عبداللہ الحکیم -
 شرح سلم - قاضی مبارک - مع -
 منہات شرح حاشیہ قاضی مبارک -

مصنفہ قاضی محمد مبارک -
 منہیات شرح سلم - قاضی مبارک
 مصنفہ قاضی محمد مبارک -
 ہر یہ المختار یہ - یہ شرح رسالہ عمدہ ہے -

منطق بین -
 مجموعہ حاشیہ میرزا بدر ملا جلال علی قشیشی
 مولوی عبداللہ بن مسعودی - یہ کتاب مدنی ہے -
 کتاب بین -
 ۱ - حاشیہ میرزا بدر - یہ حاشیہ مدنی ہے -
 ۲ - ملا جلال علی - یہ شرح ملا جلال دوانا
 کی ہے شرح تہذیب پر جو تصنیفات ملا جلال دوانا
 ۳ - التعلیق العجیب یہ حاشیہ شرح ملا جلال
 کا ہے مصنفہ مولوی عبداللہ -
 ۴ - القول المہیط - یہ رسالہ تحقیق جلال مؤلف
 اور جلال بیضاوی ہیں یہ مصنفہ مولوی جلال ہے -
 حاشیہ میرزا بدر ملا جلال - از بحر العلوم
 مولانا عبدالعلی -
 حاشیہ میرزا بدر ملا جلال - از مفتی منظور اللہ
 شرح سلم ملا عبداللہ الحکیم یہ بر آقا اللہ مصنفہ مولانا محمد حسین

به عنوان یک مکان فضیلت عالی و مین



در طبع می نشینی کشور طبع مین جهان شد

متغیرات حادثہ بہت پس عالم حادثہ بہت حاصل درمباحثہ

حرارت و برودت و تصدیق بآنکه آتش گرم است اگر بفکاحل شود
 هرگز ^{هرگز} ^{هرگز}
 از آن نظر نمی گنجی اند چون تصدیق بآنکه عالم حادث و فکاحل است
 که در محمولات تصرف کند بر تریب بعضی یا بعضی بر وجهیکه ادا کنند بدو
 مجهول هر چه در فکر کنند و بجهت دیگر ادا کنند آنرا تصرف محمول خوانند
 چنانکه معنی حیوان که جوهر هر چه نامی حساس متحرک بالاراده است معنی
 ناطق که در یابنده مستقولات است متصرف ترا معلوم باشد پس هر دو راجع
 کنی و گوئی حیوان ناطق از اینجا تصدیق انسان محالست هر چه در فکر کنند
 بتصدیق ادا کنند آنرا وسیل محبت خوانند چنانکه گوئی عالم شنیدنیست هر چه
 شنیدنیست حادث است پس عالم حادث است فصل در مباحث معرفت

[illegible]

که آن دوست از کتابت این کتاب خوشش می آید و به خاطر آن که در این کتاب
بنا بر جهت شناختن این علم است و هر کس که بخواهد این علم را بداند
ازین جهت که بعضی از مردم فکر میکنند که این علم را فقط
مردمان عرب دانسته اند و بعضی دیگر فکر میکنند که این علم را
فقط عربان دانسته اند و بعضی دیگر فکر میکنند که این علم را
فقط عربان دانسته اند و بعضی دیگر فکر میکنند که این علم را

الحمد لله رب العالمين

وهم محمول قضيه بسببهم متوسطا الى المتوسط محمول متبوعا بسببهم

اینکه لفظ پیغمبرانه است
معتول او پیغمبر را در وقتیکه
پیغمبر پیغمبر بالفعل است و در وقتیکه
پیغمبر نیست آنرا پیغمبر
در پیغمبر آنرا پیغمبر
معتول کرد که در وقتیکه
پیغمبر در ملک هم دولت
در ملک دولت عاقل و این
عادل پیغمبر دولت پس
او پیغمبر در ملک پس
کلمه است و پیغمبر است
و اگر چه پیغمبر است

[illegible]

و این خوانند حاصل شود یا تصور بیا تصدیق زیر اگر آن صورت حاصل

اگر صورت نسبت خیرست بخیر یا بیکانگه گوئی زید نو نسبت است
یعنی صورت نسبت بمجموع و محمول علیہ و مراد از نسبت خبر است یعنی وقوع و لا وقوع

یابسلک چنانکہ گوئی زید نوید نہ نیست آن عتور القصدیق خواجه
 سید چون او را کہ آن نسبت نویسنده چید و ترجمت امش۔

و اگر آن صورت حاصله غیر صورت نسبت مذکور است آنرا تصور جواب علم

عبارت از ادراک است منحصر شد در قصه و تصدیق فصل بعزین

معلوم شد کہ نسبت چیز بخیری خواه یا بیخوابی نسبت به وجه است

یکی حکمی چنانکه معلوم شد و دوم اشخاص چنانکه گوئی اگر اقتضا باشد و

روز باشد یا گونی نیست چنین که اگر آفتاب برآمده باشد شب باشد

نقصاً چنانکہ گوئی این عذر مروج باشد یا فردی گوئی نیست

[illegible]

۱۶
اعتبار این تقدیر
اینست تا ظاهر شود

و لا تتركوا

مجلس شورای اسلامی

انجمن علمی و پژوهشی

بن خضراء و كبر

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بن علیہ السلام

۱۲۵

三

باشد چون دلالت لفظ دیگر که مسموع باشد از در احاطه بر وجود دلالت

و در غیر الفاظ باشد چون لالت مصنوع بصلاف سوم دلالت طبعیه که

بمقتضا طبع باشد و این الفاظ یافته شود چون السطح

مرور و سپیمہ و درخیم الفاظ باشد چون لالت حیرت خجل و صفت

بروجل فصل انچه از دلالت مقبرت دلالت نقطیه ضعیف است

بکسریم تر سنه ۱۲۵۰ هجری
در مجرای ۱۲۵۰
وزیر اکابران و استفادہ معانی مقادیر و اس طریق است این

منحصرت و مطابقت و تضمن الزام و مطابقت دلالت

انقضاست بر تمام معنی موضوع اخذ و از انقضاست که تمام معنی بر معنی

اسم جو دلالوئے انفا انفا بمعنی انفا یا انفا تصدیق والہ

عظیم الشان شہزادہ

از این جهت است و در
آتش برود و ولایت

وزارت بربر و کج عیون ولایت دود

چند روز بعد قوم مسلمانان
که در کوه اخلای کردستان
شهرستان

باب فی بیان فضائل حضرت علی علیه السلام

آں لفظ ارح

والله اعلم
بما
في
الغيب

فصل فی بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

چراغ

فنام اندوخته شود و در مقدار ابراهیم

آن ولایت از دست تاجران و تجار و بازرگانان و از دست
تاجران و تجار و بازرگانان و از دست تاجران و تجار و بازرگانان

پس برادرانم کی است. برادران

است و نیز شخص دیگر با التزام هم نبود لازم آید عدم مختصا و دلالت لفظیه و غنیه در سه قسم ۱۲

مؤمنان کو کہیں بھی جوں کی تواریف سے پہنچانے کے لئے
 یہاں تک کہ ان کو ان کی حقانیت سے باخبر کر دے اور ان کو
 ان کی حقانیت سے باخبر کر دے اور ان کو ان کی حقانیت سے باخبر کر دے

بانی جوان خلق و ذوال علم و صنعت است که از آن
بانی دولت و بانی رفاه و بانی سعادت است
بانی جوان خلق و ذوال علم و صنعت است که از آن
بانی دولت و بانی رفاه و بانی سعادت است

فخری نوره و درینا شد با یکدیگر از روی این یکی که بر بنام ملازمه او می باشد ظاهر نمی گشت بود مشکل است که از دست کسی که از آنجا معلوم می شود برای هر چه که دلالت نظر دارد بر این مطلب

لفظ است بر خبر معنی موضوع له خود از آن جهت که خبر معنی موضوع له
اوست چون لالت لفظ انسان بر معنی حیوان تنها و یا بر معنی باطن
والله اعلم و لالت لفظ است بر معنی خلیج لازم موضوع له خود از آن
که آن خلیج لازم موضوع له اوست چون لالت لفظ انسان بر
قابل علم و صنعت کتابت فصل پنجم شیده نیست که لفظ بر تمام موضوع
خود مجرد وضع و لالت کند در خبر موضوع له بواسطه آنکه فهم کل فهم
ممکن نیست لیکن لالت لفظ بر خارج موضوع له خود محتاج است بجز دوم
خارج بر موضوع له خود از بدین جهت که آن خارج بشرطی باشد که مگر موضوع له در
مائل شود آن خارج نیز حاصل شود و اگر چنین نباشد آن لفظ را بر لالت کلی

[illegible]

خجندی طرزمهر و مینا شاد بر این یکدیگر

[illegible]

۱۲
 لایق افتاد
 موقوف باقی بجا
 یعنی بسوی که خواهد
 باشد
 که از نام و شایسته
 نباشد
 یعنی برای یک
 شخص از نام و شایسته
 نباشد
 و از این جهت

وائمی نباشد و پیش از این فن دلالت کلی و اعمی معتبرست
 و اما پیش از آن اصول بیان دلالت بجملة کافیت پس از عقلی
 پیش از ایشان شرط نباشد بلکه لزوم فی الجمله نیست
 موضوع له لفظ بسیط باشد و او را لازم ذهنی نباشد آنجا که دلالت بقیت
 باشد فی تضمن التزام لیکن دلالت تضمن التزام فی مقتضات صورت
 نه بند و اگر موضوع له بسیط باشد او را لازم ذهنی بود آنجا
 دلالت التزام باشد فی تضمن و اگر موضوع له لفظ مرکب باشد
 و او را لازم ذهنی نباشد آنجا دلالت تضمن باشد
 التزام فصل لفظ را چون در موضوع له خود

اندر صحت
بای سلامتی
مستلزم خواستند و نوشت
را قیام کردنی بود
المصلحتی است
حسب مورد لازم
نفته است
از کلام اسم

ما یون زیاده کمال
 لایست حیثیت باشد
 چون حق و غیرت است
 کرده شود در شرف
 و با به عیار و در حق
 به غریب و زاری
 دهن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

[illegible]

تصدیق باشد اینست مباحث الفاظ چنانکه مناسب این مقام
چون تصدیق موقوف بود بر تصور ازین جهت بیان احوال تصور
مقدم داشتیم بر بیان احوال تصدیقات فصل هر چه درین
متصور شود اگر نفس تصور مانع از وقوع شرکت بودین
کثیرین یا زاجری حقیقی خوانند چون زید و اگر نفس تصور
مانع وقوع شرکت بشاید کثیرین آنرا کلی خوانند چون انسان و یک
ازان کثیرین افراد آن کلی و خبری آنها و نمی خوانند و خبری اصناف
شاید که خبری حقیقی باشد چون ید بقیاس انسان شاید که کلی باشد
فی نفسه لیکن خبری اصنافی کلی دیگر باشد چون انسان بقیاس

و اما امکان ملا بود
که باشد پس این نوع
صادق بودن آنها که امر
از جنبه لیکن نظر خود تصور
است از جهت اینکه بحث
نمودیم است از ذکر
جهت التوسیع علی
چونست که تصور و خبری
کبریا
تصور یکا نیست
کلی جامع باشد از کلیات
را که من یکین شرکت از نظر
علاج چون در اصل وجود
فکر است و چون است
خارجی که نیست که جوهر
مقتضی از جانب منسوب
صدق آن برین
من بود چه بسا
تصور آن اگر باشد
اصناف نیستند در
و در اینست او
پیل

اصناف نیستند در
و در اینست او
پیل

حقیقت افراد خود باشد آزادانی گویند و آن منحصرست جنس
 فصلی بر آنکه آن خبر حقیقت افراد خود اگر تمام مشترک به میان این
 حقیقت حقیقت دیگر آنرا جنس اند و مراد تمام مشترک آنست که
 میان آن دو حقیقت هیچ خبر مشترک خارج از آن نباشد چون حیوان که
 تمام مشترکست میان حقیقت انسان حقیقت فرس زیرا که انسان
 و فرس یکدیگر مشترک اند و ذاتیات بسیار چون جوهر قابل ابطال
 و نامی خاص متحرک را راوده و حیوان عبارت ازین موجود است
 جنس تمام مشترکست میان موجودات مختلفه احتیاجی پس گاه که از آن
 مختلفه احتیاج با حیوان کنند جنس را بطلان شود مثلاً هر گاه

گاهی مطلق و ذاتی بآن چیز
 که خارج از ماهیت باشد و یا
 پس از آن بین معنی مثال باشد
 ماهیت را به ماهیت خارج نیست
 از نفس خود هم از ماهیت
 بلکه متمم است جنس و فصل
 که برای یک ماهیت است
 و مشترک میان انسان و

کبر

فصلی که در جنس است
 بشر با فرس از آن چون جوهر
 و نامی خاص متحرک را راوده
 و حیوان عبارت ازین موجود است
 جنس تمام مشترکست میان
 موجودات مختلفه احتیاجی پس
 گاه که از آن مختلفه احتیاج
 با حیوان کنند جنس را بطلان
 شود مثلاً هر گاه

در حیوانیت شریک است چون او را با انسان سؤل جمع رکنی

شلسل فرس بقدر غیره

جواب حیوان باشد و من جنس که در جواب این جمیع مشارکات واقع نشود

از جنس بعید خوانند چون جنس نامی که مشترکست میان انسان

و حیوانات و نباتات لیکن در جواب ال از انسان یا نباتات مقول

میشود و در جواب ال از انسان با حیوانات دیگر مقول نمیشود پس جنس

که جواب این جمیع مشارکات شود و در مرتبه با بعید یک مرتبه باشد

چون جسم نامی اگر جواب این جنس در مرتبه با بعید بدو مرتبه باشد

چون جسم مطلق و علی هذا القیاس بعد اجناس جنس علی نند

جوهر در مثال مذکور و اقرب اجناس جنس اقل نیست چون

کیک چنانست
آن نامی که شریک

بسیار انسان و در
و دیگران هم

کدام نامی که شریک
در میان انسان

نباتات
چنانست

کبک
چون جنس مشترکست

میان انسان و در
چون اجناس
چون اجناس

فوق اصنافی است از آنست که در این
 اعتبار به نفس و صفت که از افراد
 فوق اصنافی نیستند صاف غایب
 از نفس و صفت که از افراد
 چون اینست که صاف غایب
 نیست که در جواب با هر دو
 در صفت که در جواب با هر دو

فوق اصنافی است از آنست که در این
 اعتبار به نفس و صفت که از افراد
 فوق اصنافی نیستند صاف غایب
 از نفس و صفت که از افراد
 چون اینست که صاف غایب
 نیست که در جواب با هر دو
 در صفت که در جواب با هر دو

فوق اصنافی است از آنست که در این
 اعتبار به نفس و صفت که از افراد
 فوق اصنافی نیستند صاف غایب
 از نفس و صفت که از افراد
 چون اینست که صاف غایب
 نیست که در جواب با هر دو
 در صفت که در جواب با هر دو

فوق اصنافی است از آنست که در این
 اعتبار به نفس و صفت که از افراد
 فوق اصنافی نیستند صاف غایب
 از نفس و صفت که از افراد
 چون اینست که صاف غایب
 نیست که در جواب با هر دو
 در صفت که در جواب با هر دو

فوق اصنافی است از آنست که در این
 اعتبار به نفس و صفت که از افراد
 فوق اصنافی نیستند صاف غایب
 از نفس و صفت که از افراد
 چون اینست که صاف غایب
 نیست که در جواب با هر دو
 در صفت که در جواب با هر دو

لجنة التحقيق

لا تفرق بين الامور

三

فصل

22

من

三

...

人

انسان شایسته که رسم ناقص مرکب باشد از عرض عام فضا صحت

سوجود ضاحک و تعریف انسان شاید که مرکب باشد از عرضیات

فقط کہ مختصراً شد جلہ عرضیات بحقیقت احمد چوں ماش علی تکیہ

عريض الاظفار باوى البشيرة تقيم القامة ضحاك لطيف ورتع ريب

انسان بشر از اصول عربیت معرفت را جمیع قسّمش حدوث

فصل در تعریف سید

تیرہ بندہ شرف علیہم السلام تھے جو ان کے ساتھ تھے۔

محررہ کا حصہ جو دہلیہ

انسان ورس ماسداين ونيرون پيمان اجناس سولان

بسم الله الرحمن الرحيم

بیتا کر دیتا

مشتکران سے منظور شدہ

سید شہدائے کربلا

دہلیان مقبول ہوئے

قلمی مقصود دنیا و آخرت

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

الحق تعالیٰ سے دعا ہے کہ اس کتاب کو درج ذیل
مدرسہ عربیہ اسلامیہ میں داخل ہو

مجلس شورای اسلامی

سید محمد علی

والله اعلم

[illegible]

قضیه چون خبر محمول شود آن قضیه را میگویند چون زید نافه ایست

[illegible]

و اگر غرض شود از آن محصله خوانند چون زیادت نیست فی سنده فضل

برای طرف از طرف قضیه

نسبت معمول با موقع خواهد میساخته باشد یک ضروری باشد

ایں حال باشد کہ بہت

یعنی میں انصاف کہتا ہوں اور افسانہ خور مطلقہ خواہد چونکہ

انسان خفيلن حضرت طايتي من الانسان كبحر الضرورة و

مجلس شورای اسلامی
روزنامه اطلاعات
شماره ۱۰۰۰
تاریخ ۱۳۰۵/۰۵/۰۵

که ساختن درت از هر دو طرف باشد از آنرا ممکنه خاصه خواهد بود

[illegible]

چون در سالن بزم اسنان جامن را می بینان

۱۱۔ مکان الحاصل من غیر سالہ یعنی کسی است یعنی ثبوت کی بنا پر

ساخته می شود که این را به نام ساخته می گویند.

ملکیت بتجدید ام‌الناس اضطروری است تا از لطیف
برادری که بر وجهی باشد باستاند

که مخالف حکم اوست آنرا مکه غاصه خوانند چون کمال نشان

منه

فصل اول در بیان کلیات و اصطلاحات

استادان و دانشمندان محترم

والا سالیه و فرق کردند بدین پنج کرد و گفته خاصه که وجه این کتاب بسیار عجیب باشد و سلسله

100

الحمد لله

19

SECRET

三

...

21

١٢٤

三

و این عبارت از قول مؤلف از قضا یا که لازم آید از وی

لذاتہ قول دیگر چنانکہ گوئی عالم تغیرست و ہرچہ تغیرست حادث

پس لازم آمد که عالم حادث باشد و قیاس بر دو قسم است یکی

تو را می که در وی نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد چنانکه مذکور شد

شد و هم شتانی که در وی نیتیر یا قیض نیتیر باشد مذکور باشد

پنهانکه گوی اگر این آدمی باشد حیوان باشد لیکن آدمی است

پس حیوان باشد لیکن حیوان نیست پس آدمی نیست فصل
شمال ثانی ۱۷

یاس اقرانی یا حلی باشد یعنی مرکب از حکمیات یا غیر حلی باشد

قسم اول اظہر است پس برو اقتضای کنیم و آن بر چہ

یہاں کے مسلمانوں نے اپنے آپ کو "مسلما" کے طور پر نہیں بلکہ "مسلم" کے طور پر نام لیا۔

[illegible]

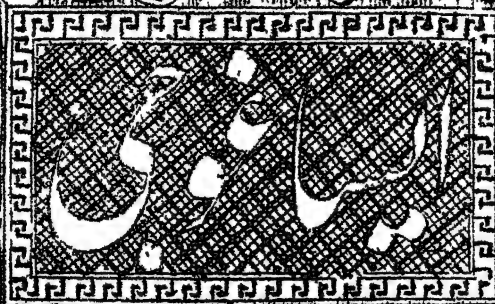
طایفه باین مکتبه حسب
 قائل علی بن ابی طالب
 این مکتبه در میان پنج
 آن پنج است پس پنج
 پس شش است این پنج
 پنج است که در پنج ضرب
 مستقیم آن تواند شد
 که در دست آورده است
 باین مقام علم است

صغری وی موجب باشد و یکی از مقدماتین می کلیه باشد و ضروری
 و شش است پنج ایجاب خبری و سبب خبری و آن که
 پنج ایجاب خبری است اول موجبین کلیتین چنانکه همه پنج
 است و همه ب است دوم صغری موجب خبریه و کبری
 موجب کلیه چنانکه بعضی ب است و همه ب است سوم
 صغری موجب کلیه و کبری موجب خبریه چنانکه همه ب است
 و بعضی ب است پس نتیجه این هر سه ضرب بعضی ب است
 و آن سه که پنج سبب خبری است اول موجب کلیه صغری و سبب
 کلیه کبری چنانکه همه ب است و پنج از ب نیست و هم موجب
 است و همه ب است و دوم صغری موجب خبریه و کبری
 موجب کلیه چنانکه بعضی ب است و همه ب است سوم
 صغری موجب کلیه و کبری موجب خبریه چنانکه همه ب است

از این که گفته شد که بعضی خبریه
 و صغری قیاس خبری است
 این صغری که سبب خبریه
 پس مطلق است و خبریه
 مضمونه صغری است و خبریه
 این حالت و این محل
 است که لازم باشد چنانکه
 در این صغری است
 او صدق است پس لازم
 است پس باطل است پس خبریه
 قائل باشد چون کلی است آن
 ادل انسان مطلق که بعضی اول
 مطلق صدق است و اول
 صدق باطل است پس آن که
 لا شایان است پس آن که
 صدق آید و وقتیکه خبریه

کرده شود با ضرب سبب خبریه
 که گفته شد که اول انسان
 حیوان لا شایان است
 بنا بر این که در اول
 کل انسان مطلق است
 صدق است پس آن که
 مطلق باشد که در اول
 مطلق است پس آن که
 مطلق است پس آن که
 مطلق است پس آن که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



در مطبعه میمنتی
کتابخانه مطبعه
میرزا محمد تقی
خان

Handwritten notes at the top of the page, including the number 52 in the top left corner.

Handwritten notes in the upper left margin, including the word "الطریق" (Al-Tariq).

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ الامام العلامة افضل العلماء المتأخرين قدوة الحكماء
 الراغبين اثير الدين الكاهري تليق القصة شاه وجل الجنت شفا
 نحمد الله على توفيقه ونسأله بدارية طريفة والاسم محقق حقيقة
 ونصلي على محمد وآله ومحترمة اما بعد فانه رسالة في اسطق
 اور وما فيها بابك تحضاره من قبيد اشيا بين العلوم تبينها

Handwritten notes in the upper right margin, including the word "الطریق" (Al-Tariq).

Handwritten notes at the bottom of the page, including the word "الطریق" (Al-Tariq).

بالتدريج في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ

بالتدريج في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ

بالتدريج في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ

بالتدريج في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ
 بالاسم في غير واحد من هذه النسخ

والمفسر الى الانسان وهو احد التام واجد ان قصص وهو الذي
 تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 والرسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 كالجسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان

بالفئة الى الانسان وهو احد التام واجد ان قصص وهو الذي
 تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 والرسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 كالجسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان

والمفسر الى الانسان وهو احد التام واجد ان قصص وهو الذي
 تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 والرسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 كالجسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان

ايساغوجي

الاصول

والمفسر الى الانسان وهو احد التام واجد ان قصص وهو الذي
 تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 والرسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان
 كالجسم التام وهو الذي تتركب من جنس البشري وقصصه التام كجسم الانسان طوعا لمقتضى الى الانسان

كَقَوْلِنَا الْعِدَّةَ اِنَّا يَنْكُوْنُ زَوْجًا وَاَوْفَدًا فَانْجَزِ الْاَوَّلَ مِنَ الْحِكْمَةِ

یہی ہے موضوعا و ان فی حوالہ و البحر الاول من اشرار الیہی
و حکم علیہ بر اجہ و منکر و مشرورہ
برای انکار حکم و مشرور ان خبر ہے

مقدمہ و الثانی نمبر لیا و الحقیقتہ اما موجبہ کہ قولنا زید کاتب و اما

اسم فاعل است از کلمات
موجز و مستقیم و در حد
سایتی که نازیدین بکایت
و کجواحد است که ما قصد
کند و کراو

کاشه مسوده کفون کل انسان کات و لاشی من الانسان کات
اگر کاشه مسوده کفون کل انسان کات و لاشی من الانسان کات

اما ختمه مسوره كه قون بعض الانسان كات اما جمله قون الانسان
كه كبر و خود دان ختمه برين است و در موضع جوشيدن لاله

کاتب المتصلة بالزوسية كقولنا ان كانت الشمس طالعنا فالنسب

سوجود و اما اتفاقیت کہ بقولنا انجان انسان ہاں ملے

فاحكامنا حق والمنفعة له اما حقيقة كفولنا العدو اما زوج

مجلسه اول

اعلم ان الله تعالى قد جعل في كل واحد من خلقه منكم

عنه

1940

[illegible]

عبدین صاحب کمال و کمال فی فضل خدای عز و جل



در طبع و نشر فی کل کشور طبع از مقبول جهان

توفیق الاسلامیہ

الحمد لله الرحمن الرحيم
توفيق الاستاذ
٦٨

الحمد لله رب العالمين
والمصطفى وآله

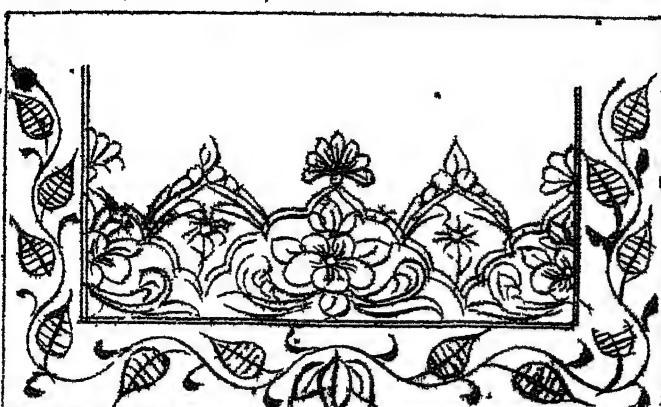
للنضال والصلوة
أيها المجاهدون

فونی ہوسا بی بی جی

المشيار وباللهم

مفتی یونس قف علیہ

المفت
الشرع



الحققة منه بانه وقت عليه
الشرع في العلم
الحصول صورة الغنى في
الحاصل هو جوهر في حق النفس
في ذاته وانما له النفس
هو جوهر في ذاته في ذاته
او هو جوهر في ذاته

تبرکات
ادری
الاشیاء
اجود بالیقوت جسمه
بایقوت الغیر و جسمه
عاشی از قلوبهم
اجار اجز خلق بالوحدانیة
افراد کلام اصله سوا یکس
فقد من انوار و در غنیه
الحاج احمد کرم الله

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ
إِنَّمَا نَحْنُ بَشَرٌ
مِثْلُكُمْ وَمَا كُنَّا
بِأَعْيُنِنَا فَبِئْسَ
الْوَعْدُ لِمَنْ كَفَرَ

بسم الله الرحمن الرحيم

حادداً لکند تھانی و مصلیاً و مسلماً علی حبیبہ محمد والہ و صاحبہ
 اسم ذات واجب و حور اشع بقدر
 اکمال کبودی شایع التذیب
 و بعد فندا مختصر فی المیزان لا بد منہ لطیف لکسم
 غرض نبی علی اعظم انکشاف
 ای میرزا ان لکھن ۱۲
 بنی رشید ۱۲

للايمان ومن لم ينته من اقليل لم ينته للعليل

[illegible]

من المعلوم ان ترتيب الامور في العالم لا يكون بالترتيب
 بل بالترتيب الذي هو مقتضى الحكمة والعدل
 والعدل هو مقتضى الحكمة والعدل هو مقتضى الحكمة

وفي قوله تعالى فان وضع على السوية فمشتك وان لم يوضع

له على السوية بل وضع لمعنى واحد قل الى غير ه فان اشتبه استعماله

فيه فنقول عرفى ان نقله العرف العام وشرعى ان نقله شرعى

وهو ظاهرى ان نقله جمع خاص والا فاللفظ بالنسبة الى المعنى

اللفظ حقيقة والى اثنى مجاز وان كان يعكس فمشتك رادفة

والمركبان افا بمعنى يصح السكت عليه قمام وهو ان السكت

والكذب مجزوف فضيته والا فافشا فان افا دبا لوضع جلب الفعل

فاف مع الاستعمال والتماس مع الشاوى ووعار مع انصوص التمر

فضى او انهم فاستفهام والا فقتنيه ويدخل فيه لثمنى ممكنا

من المعلوم ان ترتيب الامور في العالم لا يكون بالترتيب
 بل بالترتيب الذي هو مقتضى الحكمة والعدل
 والعدل هو مقتضى الحكمة والعدل هو مقتضى الحكمة

وان لم يوضع على السوية فمشتك وان لم يوضع

له على السوية بل وضع لمعنى واحد قل الى غير ه فان اشتبه استعماله

فيه فنقول عرفى ان نقله العرف العام وشرعى ان نقله شرعى

وهو ظاهرى ان نقله جمع خاص والا فاللفظ بالنسبة الى المعنى

اللفظ حقيقة والى اثنى مجاز وان كان يعكس فمشتك رادفة

والمركبان افا بمعنى يصح السكت عليه قمام وهو ان السكت

والكذب مجزوف فضيته والا فافشا فان افا دبا لوضع جلب الفعل

فاف مع الاستعمال والتماس مع الشاوى ووعار مع انصوص التمر

فضى او انهم فاستفهام والا فقتنيه ويدخل فيه لثمنى ممكنا

وقد اوردنا في كتابنا في ترتيب الامور في العالم ما لا ندر

ترتيب الامور في العالم لا يكون بالترتيب بل بالترتيب الذي هو مقتضى الحكمة والعدل والعدل هو مقتضى الحكمة والعدل هو مقتضى الحكمة

47.

ایسی ہی بہت سی باتیں تھیں جن پر ان کے دل پر گہرا اثر ہوا۔ ان کے دل پر گہرا اثر ہوا۔ ان کے دل پر گہرا اثر ہوا۔

قولہ اللہ مالک دنیا و آخرت
سکندر عالم و مومن و نیکو
عالم و مومن و نیکو
مومن و نیکو
اللہ مالک دنیا و آخرت
سکندر عالم و مومن و نیکو

10

مفتی الاسلام

الزوم الذي

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم



نحوه بدلیس کاتب شخصیت ان نشان الموضوع شخصاً معیناً
 کما ذکرناه و مسوارة ان من فیما کتبه کما مثل کل انسان کاتب
 و بعض الانسان کاتب و لاشئ من الانسان کاتب و
 بعض الانسان لیس کاتب و الالهة و هی فی قوۃ الخیریه
 النقیضان کل قضیتین فی حدیث احدی
 کتبت الاخری و بالعکس شرطه وحدة النسبة المستتره لثمان
 و حدات فقیض الموجبة الکلیة السالبة الخیریه و فقیض السالبة
 الکلیة الموجبة الخیریه عکس المستوی تحول مفرد علی وجه
 عکس الموجبة الخیریه و الموجبة الخیریه و السالبة الکلیة

هو الذي لا يكون ان
فقدت في كل شيء
في كل شيء
في كل شيء
في كل شيء
في كل شيء
في كل شيء
في كل شيء

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و ممکن برجات آنست که در وجود خود محتاج آنست
مانند صفی کاغذ که در این باران آنست
و در شکر است و در این باران آنست
و در این باران آنست

تعریف الہی

ولا عكس لاسا لية الخبرية عكس النقض وهو تبدل كل من عرفني
 بغير ما كان عليه من عكس سابقه فلو كان عكس سابقه فلو كان عكس سابقه فلو كان عكس سابقه
 النقضية نقض الآخر مع بقاها الصدق واليقين

فالموجبة الكافية تنفك عن سائر الخيرات والالتفات بالمتب
اعني ان كل من سائر الخيرات لا ينفك عن الكافية
الانسان في الدنيا والآخر
الخيرية الدليل باليزم من العلم به العلم بالمدلول فان
العلم بالمدلول هو العلم بالمتب
الاستدلال بالعلم بالمتب هو العلم بالمتب
الاستدلال بالعلم بالمتب هو العلم بالمتب

على الآخر يسمى قياساً أو بعكسته يسمى اشتقاقاً أما ان كان مجموعاً فهو قياس
و ناقصاً ان لم يكن او ابدالاً بانجرني على انجرني الآخر يسمى
اشتقاقاً و يسمى الاول فرعاً والثاني اصلاً و المشترك محلاً
القياس قول المؤلف من قضايا ان استلزم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انجمن
متعلمین باحقانق
الشیخ برکلی زرقی
مطابق حقیقت

مختار من كتاب
تكملة التلخيص في شرح
البيان الحامد على صاحب
الدين

فوقہ الہی ہو غرض زمانہ

نقد بودی مکان بقیان است ای باب
و شش بودی الوضع است ای باب

کلی ذہنت کو استقامت بخشنے کے لیے اس کی تعلیم اور تربیت ضروری ہے۔

[illegible][illegible]

حاشية
تعريف الاشياء
الاولى والاشياء
التي هي اولها

في الاصل الصغير والصغير والى فيه الاكبر والكبرى فالاول وسط النحان مجموعا
في الصغير وموضوعا في الكبرى فهو السهل الاول والنحان مجموعا
فيهما فهو السهل الثاني والنحان موضوعا فيهما فهو السهل الثالث
النحان عكس الاول فهو السهل الرابع السهل الاول شرطه
ايجاب الصغير وكنيته الكبرى الضرب الاول من موضوعين
كلمتين نحو كل ج ب وكل ج ا الضرب الثاني الصغير
موجبة كنيته والكبرى سلبية كنيته نحو كل ج ب ولا شيء من
من ب افلا شيء من ج ا الضرب الثالث الصغير موجبة
جبرية والكبرى موجبة كنيته نحو بعض ج ب بعض ج

هو الذي يبنى نفس له وهو الجاب
من الاشياء التي هي
الاولى والاشياء
التي هي اولها

قوله لا اله الا الله
قوله لا اله الا الله
قوله لا اله الا الله

الاولى والاشياء التي هي اولها
الاولى والاشياء التي هي اولها
الاولى والاشياء التي هي اولها

قوله لا اله الا الله
قوله لا اله الا الله
قوله لا اله الا الله

تقریبات الاسماء

فی حال نقاله از صادق

فی الامور

فی الامور

فی الامور

الضرب الرابع الصغرى موجبة جزئية والكبرى سالبة كلية
تكون بعض ج ب ولا شئ من ب بعض ج ليس ا ب
الشئى شرطه اختلاف مقتضية بالايجاب لسبب كلية الكبرى
الضرب الاول الصغرى موجبة كلية والكبرى سالبة كلية
كل ج ب ولا شئى من ب فلا شئى من ج والضرب الثاني
الصغرى سالبة كلية والكبرى موجبة كلية نحو لا شئى من ج ب
وكل ب فلا شئى من ج والضرب الثالث صغرى موجبة جزئية
والكبرى سالبة كلية كقولنا بعض ج ب ولا شئى من ب
بعض ج ليس الضرب الرابع الصغرى سالبة جزئية

الضرب الخامس الصغرى سالبة كلية والكبرى سالبة كلية
تكون بعض ج ب ولا شئى من ب بعض ج ليس ا ب
الشئى شرطه اختلاف مقتضية بالايجاب لسبب كلية الكبرى
الضرب الاول الصغرى موجبة كلية والكبرى سالبة كلية
كل ج ب ولا شئى من ب فلا شئى من ج والضرب الثاني
الصغرى سالبة كلية والكبرى موجبة كلية نحو لا شئى من ج ب
وكل ب فلا شئى من ج والضرب الثالث صغرى موجبة جزئية
والكبرى سالبة كلية كقولنا بعض ج ب ولا شئى من ب
بعض ج ليس الضرب الرابع الصغرى سالبة جزئية

الضرب السادس الصغرى سالبة كلية والكبرى سالبة كلية
تكون بعض ج ب ولا شئى من ب بعض ج ليس ا ب
الشئى شرطه اختلاف مقتضية بالايجاب لسبب كلية الكبرى
الضرب الاول الصغرى موجبة كلية والكبرى سالبة كلية
كل ج ب ولا شئى من ب فلا شئى من ج والضرب الثاني
الصغرى سالبة كلية والكبرى موجبة كلية نحو لا شئى من ج ب
وكل ب فلا شئى من ج والضرب الثالث صغرى موجبة جزئية
والكبرى سالبة كلية كقولنا بعض ج ب ولا شئى من ب
بعض ج ليس الضرب الرابع الصغرى سالبة جزئية

انسان جو مال
پاؤں تلے حین مثل
نہیب نہایت مثل
کس کی

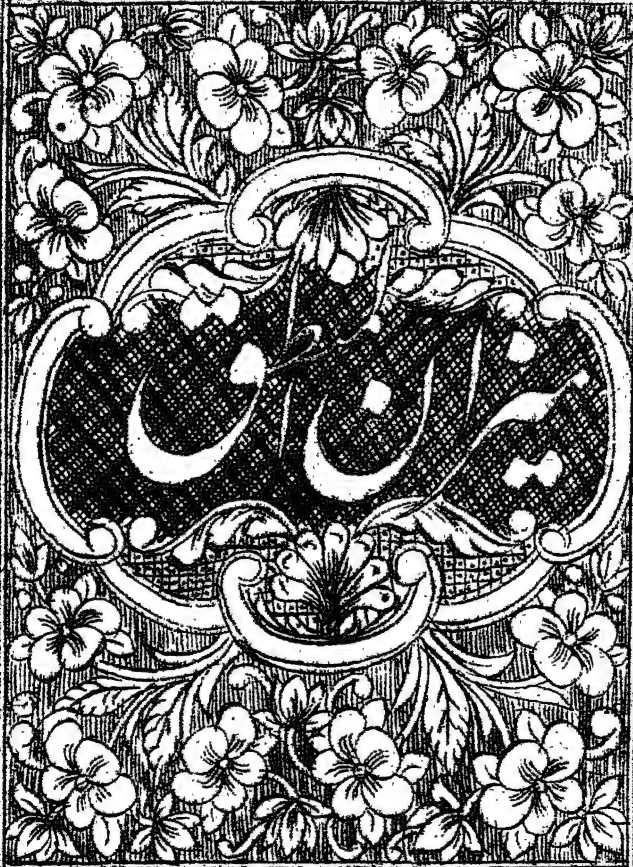
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم يا اهل العلم ان اكثر انطيقين كالمعلمة الثمانية التي من يتبعها في لفاف مثل الكبار وغيره فانقوا
 سفارهم شرط الشكل الرابع ايجابها مع كلية الصغرى احتملا فها مع كلية احدها بانته شرط في انتاج الشكل
 الرابع حسب الحكم وكيف عدل من اياها ايجابها مع كون الصغرى كلية او احتملا فها في الايجاب وسلبت
 كلية احدها فانضوب الشرط ثمانية الاول الصغرى موجبة كلية والكبرى موجبة كلية والثاني الصغرى موجبة كلية
 والكبرى موجبة جزئية والثالث الصغرى سالبة كلية والكبرى موجبة كلية والرابع الصغرى موجبة كلية والكبرى سالبة كلية
 الصغرى موجبة جزئية والكبرى سالبة كلية الخامس الصغرى سالبة جزئية والكبرى موجبة كلية السابع الصغرى موجبة
 والكبرى سالبة جزئية الثامن الصغرى سالبة كلية والكبرى موجبة جزئية تسقط ثمانية الاول الصغرى موجبة
 جزئية والكبرى موجبة كلية الثاني الصغرى موجبة جزئية والكبرى سالبة جزئية الثالث الصغرى سالبة كلية
 والكبرى سالبة جزئية الرابع الصغرى سالبة جزئية والكبرى سالبة جزئية الخامس الصغرى سالبة جزئية والكبرى
 سالبة جزئية السادس الصغرى سالبة جزئية والكبرى سالبة كلية السابع الصغرى موجبة جزئية والكبرى
 سالبة جزئية الثامن الصغرى سالبة جزئية والكبرى موجبة جزئية وتضم كصاحب مختصر الميزان ما ذهب
 الى هذا الشرط لعله اياه حسنا لان بيان انتاج هذه الضروب المشروطة بهذا الشرط خلفت او لم يبق
 ثم ينتهي بعكس التبعين ان باروا الى الثاني بعكس الصغرى او الثالث بعكس الكبرى لا يجري في كل الصغرى
 الثمانية على سبيل التبعين بل يجري في البعض على طريق القطع وهي خمسة من الثمانية المقبولة عند كثير
 وفي البعض على سبيل الشرط والشك هي ثمانية باقية بعد خمسة لان خلفت يجري في الاول والثاني
 والثالث والرابع والخامس والسادس والبواقي والعكس يجري في الاول والثاني والثالث
 والثامن ايضا ان عكس السالبة الجزئية كما اذا كانت احدي الخاصيتين ان ليس كليهما عكس التبعين
 يجري في الرابع والخامس والسادس والاول والثاني والرابع والخامس والسابع ايضا ان عكس السالبة
 والجزئية والا فلا وعكس الكبرى في الاول والثاني والرابع والخامس والسابع ايضا ان عكس السالبة

وهذا هو الذي كذا انما هو انما هو في غيره فبيان بامتناع اجراء الدليل في هذه المسئلة التي هي سبيل الاستدلال
 وتقتضى القطع في الخمسة المتقدمة على مناسج المقتضى الربط بعدد جديد في هذه المسئلة الاخيرة الاختلافات
 الموجب للعقم من حيث المقدمات البسيطة مع وجود شرط الاكثر فان بعض المحلوان ليس بانسان كل فرد من طاق
 حيوان ينتج في الاول صدق السلب في انشائي صدق الايجاب كذا الاشياء من الانسان فبعض بعض الحيوان
 او انطلق انسان فان الصادق في الاول الايجاب في انشائي السلب في السلب لم شرطه الموجب للمقتضى
 والايضا لعدم الاختلاف الموجب للعقم وعدم اجتماع السلب والخبرية فيه فمناه بشرط الشكل اللبغ عدم
 اجتماع السلب والخبرية لاني مقدرة ولا في مقتضى ان اذا كانت الصغرى موجبة خبرية فلا بد ان يكون
 الكبرى سالبة كلية فجميع السلب والخبرية في هذه الحالة فهذا الشرط سقط احد عشر من ستة عشرة ضرورية بقيت
 خمسة والقرينة الصريحة على هذا الشرط قوله اذا كانت الصغرى موجبة خبرية فلا بد ان يكون كبرى مستحبة
 كلية انتهى لان الاستثنا انطبق على هذا الشرط ولا ينطبق على شرط الذي ذكره اكثر المنطقيين كما يظهر
 عند ارباب العلوم واما شرط الشكل الرابع فجميع الكليتين فيه فاما ذهب اليه احدوا فيخرج بهذا
 الشرط الضروب الثلث من الثمانية المنجبة لمقبولة عند الاكثر ومن الخمسة المقبولة عند حصص المختصر
 فيبقى الخمس والاشان هذا لا يخفى عند النخاريير وايضا منافي بوجود هذا الشرط اى عدم
 اجتماع الكليتين فيه الاستثنا والمنكور لان في المستثنى بيان موجبة خبرية وسالبة كلية فمن اين
 يتبع فيه الكليتان فكيف الاستثنا فمن طبع هذا الشرط فهو لاجرم تديره لاجرم علمه يمكن الاستقصاء من ان
 والخبرية بهذا العبارة شرط عدم اجتماع كحيتين فيه واذا ريت كحيتين حصته السلب حصته الخبرية و
 باللام لام العدد والافلا وبكذلك ليس من البصا ودموعه بانها والمنقولة مقام اسما ولكن الذين يتباد
 الى مقصود ما بل يتشوش في المختصر الذي يتبادر الذين المقصود ولا يتشوش العقل في ادراك معنى ما ذكرنا
 اعني لم اجتماع السلب والخبرية فيمنع هذا البيان بعون الله استعان اختص الله على محمد علي بن المفسر
 يا محمد كفى للبكر ولد الاسلام آبا دى سكن فاحمد الله الذي علمني الصبح والصلاة على محمد الذي تعلق به

بِعَوْنِ صَنَاءِ مَلِكِ مَكِّيٍّ خَلَّاهُ خَلْقُ مَكِّيٍّ



دَرْجِ مَشْهُورِ كُتُبِ طَبِيعِ مَقْبُولِ حَمَانِ

AK

[illegible]

مطابق بقية كدلالة الانسان على حيوان المناطق وتبسط

الموضع لما دخل ذلك المعنى فيه تضمن كدلالة الانسان

على الحيوان او على النطق وتوسط الموضع كما خرج

ذَلِكَ لِمَعْنَى عَنْهُ التَّزَامُ كِدَالَةِ الْإِنْسَانِ عَلَى قَابِلِ الْإِسْمِ

فصل في الدال المحاسب بقية ان قصد سخرته دلالة على خبره

معناه فهو مركب كرامی السهم والا فهو مفرد فان لم يصلح

يقصد بخرجه فهو أداة كلام وان صلح له فان دل عليه التصرية

علی زمان من انقضت نشسته فو کلمه ای فعل من انقضت فو کلمه ای

مع اما اینگون معناه واحد او کثیر را نشان و تعیین

[illegible][illegible]

واما في قوله ان لم يكن فخرنا...
 واما في قوله ان لم يكن فخرنا...
 واما في قوله ان لم يكن فخرنا...

ذلك المعنى ولم يكن ضمير واسم اشاره او معنوا كانت هذا والرجل
 يسمى علما وان يتبين فمتواظيا ان كان حصوله في كل الفس او
 على السواء كالانسان والفرس وشككا ان كان حصوله في
 البعض اولى واقدم من الآخر كالوجود بالهسته الى العيوب
 واما ان كان كثيرا فاما كان وضعه لتلك المعاني على السوية
 فهو مشترك كعين ان لم يكن كذلك بل وضع لاحد مما
 الى الثاني في حين ان ترك موضوعه الاول يسمى منقولا عرفيا
 ان كان ناقلا عرفيا كما رتبة وشرعا ان كان ناقلا شرعا
 كصلوة واصطلاحا ان كان ناقلا عرفيا خاصا

واما في قوله ان لم يكن فخرنا...
 واما في قوله ان لم يكن فخرنا...
 واما في قوله ان لم يكن فخرنا...

واما في قوله ان لم يكن فخرنا...
 واما في قوله ان لم يكن فخرنا...
 واما في قوله ان لم يكن فخرنا...

۹۰

ویندرج فیہ لہنی والداء وغیرہا والما لثانی قنوا ما کرب
تقیدی کارجل لفظن واما غیر تقیدی کارکرب بن اا

واداة فصل في المعاني المفردة كل مفهوم فهو ما خبرني
ان منع نفس تصوره عن وقوع الشركة فيه كزبد او ك...

ان لم يمنع فاكمل الذي هو تمام ما بهيته خرياته نوع وهو وحده
 ان النفع اذا كان تاما بهيته خرياته فان النفع اذا كان تاما بهيته خرياته
 على كثيرين متحققين باستحقاق في جواب ما هو والد
 غير المتساوي في تلك الماهية حسن ومنه صدق

علی کشین محتلفین بالمختلف فی جواب ما یسألون
 حجب به النوع ۴۶
 سوال الما ۴۷
 ان كان الجواب عن الما ۴۷ وعن بعض ما يثار كماله

[illegible][illegible]

[illegible]

والمتحقق والواجب
وجوبه سائتين جرتين
فقد كان الجوان لا يعبر عن
عليه كروا ككس يكون
جوبه سائتين جرتين
فقد كان الجوان لا يعبر عن
عليه كروا ككس يكون
جوبه سائتين جرتين
فقد كان الجوان لا يعبر عن
عليه كروا ككس يكون

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۹۹

بالتسليم الى مسانيد اعداءكم
ميد حيا ودين

تو کہو تو نہ محتاج ہو مجھ سے
تو کہو تو نہ محتاج ہو مجھ سے
تو کہو تو نہ محتاج ہو مجھ سے
تو کہو تو نہ محتاج ہو مجھ سے

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

...

وان لم يكن خبر شي منها سميت محصلة الخانت حوت به
 الى وقت ابدية اي من المنة والمولانا
 وبسطة الخانت سائلة والاغتبار بالايجاب لسانه
 لا يطردها فان كل بسين محي فهو لا عالم موخبة مع
 ان طرعا عدميان ولا شيء من التحرك بالكنيسة مع
 ان طرعا وجوديان والفرق بين البسطة والموتبة
 المعدودة المولانا في النظم في التلافي فبانها متوجه
 الى مقتضى التي ذكرته فيها المولانا
 ان قدمت الريط على حروفه السلب بسطة ان آخرت
 عنها
 واما في التناية فبالغية او باصطلاح على تخصيص لفظ غير
 بالاجاب المبدول لفظ ليس بالسلب او العكس
 الى تخصيص لفظ ليس بالسلب بسطة التي ليس بها

[illegible]

[illegible]

كقولنا بالضرورة كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتباً
 في مثال المودية فان تحرك الاصابع ضروري لاثباته كبقية الاصابع بوصف الكاتبة المودية
 وبالضرورة الاشئ من الكاتب مبكناً الاصابع ما دام كاتباً
 في مثال السابعة فان سلب يكون الاصابع من ذات الكاتب ضروري بشروط القانو فكذلك
 العرفية العامة وهي التي يحكم فيها بدوام ثبوت المحمول للموضوع
 في العرفية الخاصة ١٢ اي العرفية الخاصة ١١

او سلبه عنه بشرط وصفه ومرشاهما ايجاباً وسلباً المطلقة تحت
 او بدوام سلب المحمول عن الموضوع ١٢

وهي التي يحكم فيها ثبوت المحمول للموضوع او سلبه عنه بال

أقولنا باطلاق العام كل من تنفس لا يشي من الانسان
 العامة وهي التي حكم فيها بارتقاء الضرورة عن جانب المخالف
 العام كل من حارة وجه لا من يربارذوا كحبة وهي التي حقيقتها
 من قضيتين فحالتني الكيفية موافقي لكيتها متغيرا لاجابها ولبها بالقضية

عند ذلك
فنجيب اذ كانت الاذات
غير عكس اذ
على شئ من
عبارة عن
والسلب
فعلية
عند الامارات
باسم المطلق
ميزان المنطق

[illegible][illegible]

و ترغبا الى الوجود من الوسيات هي التي يحكم بها الوجه والعمدة هو البرهان فاقسم الى اثنتين
القياسيات تمام شجرا برهنية لتعريف موكو مقبول في وجوده وتنفرد في انفسه فترت ان السجل
تقسيم السجل البسيط وجعل الشيء وهو يدعى مجعولا والثاني السجل المركب وجعل الشيء شيئا ديتوسطين
شيين السجل المجعول والمجعول اليه فلا شراقيون ذهبوا الى السجل البسيط وقالوا الفاعل السجل نفس الامة
والمشأون ذهبوا الى السجل المؤلف وقالوا الفاعل السجل الامة موجودة واستدل على السجل
البسيط اولاً بان يجب الانتهاء الى السجل البسيط وثانياً بان الوجود امر اعتباري واما السجل
كما يعلم بالضرورة هو امر عقلي وانت تعلم ان ما علم بالضرورة يكون المجعول امر اعتباري
و ثانياً بان الوجود هو اسنى المصدر ومصدق عمله في الواجب تحقيقه من حيث هي في
الممكن هو الامة من حيث انما تدعى الى السجل فاذ فرض انها تنفعية في نفسها السجل لصديق
عمل الوجود عليها في مرتبة انها يكون الممكن مكنات خبير بان مصدق عمل الوجود هو الامة من حيث انما تدعى
الى السجل هو ان كان يتبادر بذهن من حيث الذات ومن حيث الوجود من الامة من حيث على تقبل الوجود
مستغنية عن السجل المستلغ من السجل مطلقاً واستدل على السجل المؤلف اولاً بان توسط السجل بين الذات
ونفسه بانفسه مستلغ من الذات ان ذلك يعني على عدم تصلا السجل البسيط كالسجل المتحال بين الشيء ونفسه
هو السجل المركب السجل البسيط وثانياً بان عمله الاحتياج هي الامكان وهو كيفية نسبة الوجود الى الامة
فالمجعول هو الامة باعتبار الوجود الامة من حيث هي ولا يخفى ان الامكان عمله الاحتياج الامة باعتبار
لا احتياجها مطلقاً فلما يلزم رفع احتياجها من حيث هي كيف ولها في كل مرتبة وحتياجها من الامة
علة الاحتياج هو الامكان معنى المصدق ونفصل الممكن ونحن ان الامة يمكنه مجعولة السجل البسيط
فذلك ان السجل بان يتقبل من الامة بالذات وتعلق الامة بالعرض او بتعلقها بالذات بالعرض
على الامل فثبت المدعى وعلى الثاني يلزم ما خيرا الامة من حيث هي من الامة من حيث الوجود

بصورت کتب فاضلین و مبین



در بیان مفسرین کتب طبعی و انسانی

[illegible]

<p> شرح کرد مصنف بعد از اسم الله و بقرآن و حدیث و کلام آرد و از آنجا که کلام خدا پس ظاهر است لیکن حدیث فقو و معلوم می شود برای هر چه بگوید فخر و تعلق می یابد </p>	<p> بسم الله الرحمن الرحیم </p>
---	---

الحمد لله الذي هدانا لهذا الطريق وجعل لنا التوفيق خير رفيق
والمسلمون على من ارسله هدى موبالاهتداه حقيق ونورا
به القمدا يلقى وعلى آله واصحابه الذين سعدوا في سناج
الصديق بالتصديق وصعدوا اسماج الحق بالتحقيق ولعد
فند انمايت تهذيب الكلام في تحرير المنطق والكلام

[illegible]

حلقه حلقه الاول و الثاني
والاكتفاء من حيث كماله
فقد انفق في هذا الباب
والاكتفاء من حيث كماله
فقد انفق في هذا الباب
والاكتفاء من حيث كماله
فقد انفق في هذا الباب

والله اعلم على الغيبة الباطنة وقد استغیر لها هو ولا فشرطية ويس

انجز الاول مقدما واثاني تاليا والموضوع كان شخصيات

القضية شخصية وتخصوصه وان كان نفس الحقيقة قطعية والا

فان بين كمية الانسان وكلا اوليها متخصصة كلمة وجبة

وما بالبيان سورا والاشتمال وتمازج كسبية ولا بد في الموجبة

من وجود الموضوع متقاربي بخارجية او مقدارا في حقيقة او سنا

فان لا بد من حرك السلب جز من جز فخصي معدولة والا

فخصلة وقد يصح كيفية الغيبة الموجبة والا فمطلقة وما بالبيان

فان كان حكم الغيبة كالتسوية وامرات الموضوع موجود فخصرية مطلقة

والله اعلم على الغيبة الباطنة وقد استغیر لها هو ولا فشرطية ويس
انجز الاول مقدما واثاني تاليا والموضوع كان شخصيات
القضية شخصية وتخصوصه وان كان نفس الحقيقة قطعية والا
فان بين كمية الانسان وكلا اوليها متخصصة كلمة وجبة
وما بالبيان سورا والاشتمال وتمازج كسبية ولا بد في الموجبة
من وجود الموضوع متقاربي بخارجية او مقدارا في حقيقة او سنا
فان لا بد من حرك السلب جز من جز فخصي معدولة والا
فخصلة وقد يصح كيفية الغيبة الموجبة والا فمطلقة وما بالبيان
فان كان حكم الغيبة كالتسوية وامرات الموضوع موجود فخصرية مطلقة

قوله فانما هو موجود من الاشياء
التي هي اجزى من انفسها
قوله وان كان ان قضية شخصية
فان لا بد من حرك السلب جز من جز فخصي معدولة والا
فخصلة وقد يصح كيفية الغيبة الموجبة والا فمطلقة وما بالبيان
فان كان حكم الغيبة كالتسوية وامرات الموضوع موجود فخصرية مطلقة

من الاشياء
التي هي اجزى من انفسها
قوله وان كان ان قضية شخصية
فان لا بد من حرك السلب جز من جز فخصي معدولة والا
فخصلة وقد يصح كيفية الغيبة الموجبة والا فمطلقة وما بالبيان
فان كان حكم الغيبة كالتسوية وامرات الموضوع موجود فخصرية مطلقة

وזהם מרכיבים לאנ העלוד והמשתנה אל ממשלה עממה והלא נמצא

الى ملكة عامة فحاشي الكيفية هو انتقى الكلمة لا قيد بها

فصل الشیخة مشیخة الیکبر فاضل شمس العلماء

و در این کتاب که در میان ماست و در بعضی از کتب دیگر است که در بعضی از کتب دیگر است

اجری ادرلیه یازو میتی ائکان و لک بعلو و الا و الفیه و الحمله
 شاکه سیرا
 سحر ائکان لایان بقده

ان حکمتنا فی التنبیہ ان لا تافہمنا صدقاً وکذباً وحقائقہ

او صدق فقط فاما لغة الجمع او كذا فقط فاما نعم انما هو من معانيها

نحوه ای که در این کتاب مذکور است

ان کان کلتانی لای الی آخرین و الا فالتکلیف علی کل مسلم فی سبیلہ
کالتانی میں اردو میں: الفزہ و الشجرہ و الکحمرہ و الش

ان كان على جميع تقادير المقدم فكلية او بعضها مطلقا فخرية او معينية

فمختصة والافهمية وطر فالشرطية في الاصل قضيتان حليتان

[illegible]

۱۷

نکاح صحیح و باطل

باینظیر که نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره

باینظیر که نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره

تبیین نقضی الطرفين مع بقاء اصدق الكيف وجعل نقض الثاني
اولا وعين الاول ثانيا مع مخالفة الكيف وحكم الموجبات ههنا حكم

باینظیر که نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره

باینظیر که نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره

باینظیر که نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره

باینظیر که نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره

باینظیر که نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره
از اول باقی ماندن و نقض بر اول از ارض من غیره

وضابطه شرائط الاربعه نه لا بد اما من عموم موضوعیه

الاوسط منع بالاثباته لا الصغری بفعل جمله علی الاکبر و اما من
عموم موضوعیه الاکبر مع ان شرطه من لکنت معینا

و صحت الاوسط فی بنیة الایاتیه الی و صحت الاوسط فی
الاکبر مع ان شرطه من لکنت معینا

الشیء علی الاکبر فی ان تیرکب من معینین او یاتیه

و صحت الاوسط فی بنیة الایاتیه الی و صحت الاوسط فی

الاکبر مع ان شرطه من لکنت معینا

و صحت الاوسط فی بنیة الایاتیه الی و صحت الاوسط فی

الاکبر مع ان شرطه من لکنت معینا

و صحت الاوسط فی بنیة الایاتیه الی و صحت الاوسط فی

این متن در حاشیه چپ به خط نستعلیق نوشته شده و شامل توضیحات و تفسیرات بر روی متن اصلی است. در ابتدا به موضوعی اشاره می‌کند که در متن اصلی به آن پرداخته نشده است. سپس به توضیح برخی از اصطلاحات و مفاهیم پرداخته است. در ادامه به بررسی برخی از ادعیه و استدلال‌ها پرداخته است. در نهایت به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری رسیده است. این متن به دلیل خط نستعلیق و استفاده از کلمات و عبارات تخصصی، برای فهمیدن آن نیاز به تخصص در این زمینه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مع امثلہ ہر ایک بطریق تفصیل و شرح و طراز
و نقد و ضرر و سبب و خراج طبع و الامای مولانا
مولوی قدیرت احمد مرحوم و غفرلہ بی بی بی بی

17

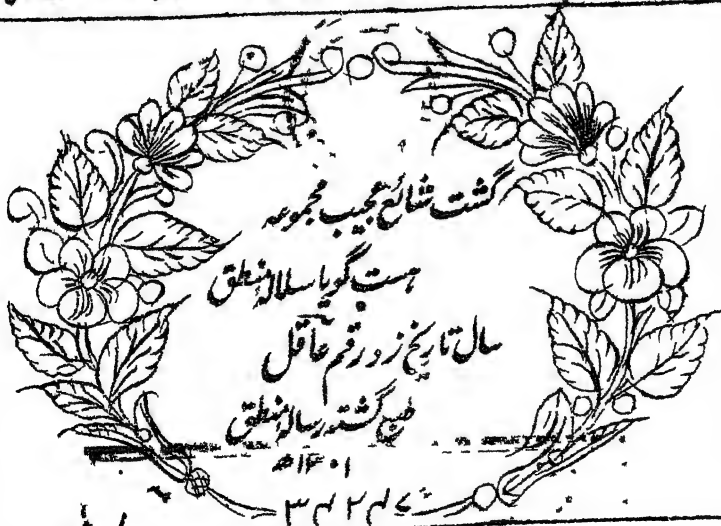
[illegible]

خاتمه

الحمد لله والمنة که مجموعه منطق مشتمل بر رساله‌های سیزده گانه یعنی صفحی و کبری و ایساغوجی و مختصر المیزان و میزان المنطق و تهذیب و مرآة المنطق و تفریع الاشیا و تعلیقات تفریع الاشیا و مختصر بدیع المیزان و رساله مقولات عشر و رساله جوابه مضیه و جدول اشکال اربعه کمال خوبی در مطبع رفیع صدر آرای نزم اہست و اقبال و سادہ گزین سخن عظمی و ابدال قزوین چشم مروت چشم مروت جمع محاسن پیرایه جہوشی نول کشور صاحب باریج بالسرور الوفور بقام کانپور در ماه اپریل ۱۳۵۴ شمع مطابق جہادی الاخر

۱۳۵۴ زینت طبع پذیرفت فقط

تاریخ طبع از شاعر پیشانی مشی بگو اندیال حساب اینست مطبع کانپور



کتاب حیات

میںدی - مصنف حسین بن عبد اللہ بن یزید
شرح التارات - مصنف الخیر الدین
مختصر طوسی -
شمس بارزغہ - مصنف ملا محمود جوہری
درسی کتاب ہے -

کتاب علم کلام و معنی

حاشیہ میرزا ہدایت شرح مواقف - آیت اللہ
مولوی محمد زاہد بن مولوی اسلم آکسینی الہوی
شرح مواقف - کامل پرشش موقوفہ شریعت
آجنگ پوری نہیں چھپی صی پر جمعیت کاشانی
جدید طبع ہوا ہے حسین محمد موقوفہ ہر باب
تفصیل -
۱۔ موقوفہ ارباب - ترقی یافتہ علم کلام و مفہوم
۲۔ موقوفہ دوم - توحید امور عامہ -
۳۔ موقوفہ سوم درات - نہایت عمدہ و خوب
۴۔ موقوفہ چہارم - در تفسیر جہاد -
۵۔ موقوفہ پنجم - در باریت الکیات -
۶۔ موقوفہ ششم - در باریت سمعیات
شرح عقائد فلسفی محشی از ملا سعد الدین
تنت زانی -

ایضاً شرح عقائد فلسفی - در مع سار
فی المیتہ - بین مہریت کہ قرین اوتارنا اور لوکا
منہ قیل کہ چنانچہ چنانچہ کہ بیان ہے -
حاشیہ دنیا کی فلسفی شرح عقائد فلسفی -
حاشیہ عبدالحلیم صاحب اکوٹ خیالی
کہ روشن عقائد فلسفی کہ ہے مصنف مولوی

عبدالحلیم سیالکوٹی -

کتاب معانی و بیان

مختصر المعانی - محشی مع حاشیہ خفائی -
مصنف محمد عبود بن عمر معرفت - سعد الدین
نفت زانی -
معلم الکامل - ابی بک یکناب پوری چھپی
یکہ ایا انا قلمت کتب چھپی تھی اب پوری محشی ہو کر
کاؤر سچ ہوئی ہے - مصنف ملا سعد الملک والذین
تنت زانی -

کتاب کجور کتب عربیہ

مجموعہ پنج میر - شامل چند کتب ذیل محشی
۱۔ نجومیہ - از میر سید رشید علامہ -
۲۔ مائتہ عامل - ۳۰ - جمل - ۴ -
ملاصد - ۵ - تہ - ۶ - عمدۃ المرام -
ضریری - محشی - مصنف امام ابو الحسن علی
حمید الدین -
شہ مائتہ عامل محشی درسی کتاب ہے -
درایۃ الخو محشی مع رسالہ عین الافادۃ
فی کشف الاضافہ - رسالہ از مولوی
عبد اللہ بگرامی -
کافیہ محشی در خطات تعالیق مع خطہ ابن حاتم
علامہ باب مؤلفات سماعیہ مع تصدیقہ از
مصنف علامہ و نیز در رسالہ تحقیق مؤلف سماعیہ
میں ایک مصنف ابن کمال کا اور دوسرا
مولوی عبد الرحیم کا -
ایضاً کافیہ محشی از خط نسخہ بشریہ مصنف رسالہ

۱۔ جلد اول۔ مقدمہ کتابتہ تا بحث
ماولائے شہنشاہین ملیس۔
۲۔ جلد دوم۔ بحث منقولات سے
تا بحث فوائد
۳۔ جلد سوم۔ بنیات سے از حضرت
نامہ مکمل۔
۴۔ جلد چہارم۔ بیان عین اہل معنوی
تا ختم کتابت۔

کتب صرف

میزان الصرف و مشعوب۔ دو کتاب
صرف کی مع منشعب منظوم و دائرہ چہاں
ابواب صرف۔
مجموعہ میزان الصرف۔ مع کتب
مولوی الہی بخش دوم تہ مولوی محمد عبدالرحمن
شاگرد مخلص حسین رب مفصلہ مشمول ہیں۔
۱۔ میزان الصرف۔ ۲۔ تفسیر جدیدہ۔
۳۔ تہذیب فقہ۔ ۴۔ منشعب منظوم۔
۵۔ منشعب منظوم۔ ۶۔ شجرہ مشعوب۔
۷۔ تصاریف نافعہ۔ ۸۔ تبصرہ کاملہ۔
۹۔ تہذیب ابواب مزید۔
تبیان شرح میزان مشعوب مولوی عبدالحق
شرح میزان الصرف۔ شرح مولوی
ذیشان علی دہلوی۔
فتح و زبدہ۔ دو کتاب فربہ مشعوبہ
بن محمود درسی کتابت۔
عقدہ شرح زبدہ۔ جامع المتین مشعوبہ مولوی
رحمت اللہ۔
صرف میر مشعوبہ میر شریف الدین جرجانی

شرح کافیہ۔ فارسی منظوم مصنف
مولوی محمد ابراہیم۔
شرح ملا جامی۔ محتوی مطبوعہ قدیم
شرح کافیہ کی ہے مصنفہ ملا عبدالرحمن
جامی مع رسالہ تقریر حاصل و محصول از مولوی
خادم احمد۔

ایضاً۔ جلی فلم مطبوعہ جدید و انج کاغذ عمدہ
مع تقریر حاصل و محصول۔

حاشیہ جمال حاشیہ عبدالرحمن

دولون حاشیہ شرح ملا جامی کے ہے بہتر

حاشیہ جمال مصنفہ ملا جمال حاشیہ عبدالرحمن مصنفہ ملا جمال

رضی شرح کافیہ مشعوبہ محمد بن احسن

استر آبادی مطبوعہ مطبعہ ہذا کلاں دو جلدیں

۱۔ جلد اول۔ تا بحث بحروات ہے۔

۲۔ جلد ثانی۔ بحث بنیات سے تا بحث

صرف ختم کتاب۔

لب الاعراب۔ مصنفہ مولوی عبید اللہ۔

تفہیم الکافیہ۔ شرح کافیہ مصنفہ

مولوی عبدالحمید شیر آبادی۔

حاشیہ عبدالغفور۔ مصنفہ مولوی

عبدالغفور مع تہذیب از مولوی عبدالحق شرح ملا جامی کا

ناور ماضیہ ہے دو جلدیں۔

حاشیہ عبدالغفور تہذیب ۵۲ پر ختم ہے

اور تہذیب ۱۶ پر۔

اصل اصول سخن مصنفہ مولوی محمد حیات

بہادر صدر الصدور سابق کانپور۔

جامع الغرض۔ فارسی شرح مبسوط و متہ

کافیہ سے مصنفہ مولوی عبدالغفری

چار جلدیں۔

